

بوریس رومر^۱

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، روسیه حضور نظامی آمریکا را پذیرفت و با استفاده آمریکا از پایگاه‌های هوایی در ازبکستان، قرقیزستان، و تاجیکستان موافقت کرد. اما مخالفت با سیاست پوتین در مورد نزدیکی به آمریکا قوی است. رده‌های بالای نیروهای نظامی و سرویس امنیتی روسیه به‌طور سنتی ضد آمریکا هستند. آنها از عکس‌العمل همراه با سکوت پوتین نسبت به عمل آمریکا راجع به بیرون آمدن از پیمان ای.بی.ام شکایت دارند. ارزش‌های احتمالی اقدامات جدید آمریکا باید مورد ملاحظه قرار گیرند. نفوذ آمریکا بر کشورهای آسیای مرکزی احتمالاً مستلزم مسئولیت آمریکا برای ثبات و امنیت منطقه‌ای است که شامل حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا و حتی دیکتاتور و ممانعت از گسترش اسلام افراطی می‌باشد. انتخاب بخشی از دو مورد زیان‌آور - اسلام افراطی و دیکتاتوری‌های فاسد - به معنای حمایت برای منافع بعدی است.

توسل رئیس جمهور جرج دبلیو بوش به دیگر دولت‌ها برای پیوستن به ایالات متحده در جنگ علیه تروریسم سریعاً از طرف ۵ دولت آسیای مرکزی (قزاقستان - ازبکستان - قرقیزستان - تاجیکستان و ترکمنستان) پاسخ داده شد. آنها همکاری و اشتراک مساعی خود را با واشنگتن اعلام کردند و استفاده از سرزمین و فضای خود جهت استفاده آمریکا برای مبارزه با طالبان را بلا مانع اعلام نمودند. جنگ علیه جنبش‌های رادیکال اسلامی به رهبری آمریکا در همسایگی افغانستان این رژیم‌ها را تقویت نموده و چون برای این رژیم‌ها «اسلام مبارز»^۲، یک واقعیت و تهدید مرگبار

۱. بوریس رومر (Boris Rumer) محقق مرکز مطالعات اروپایی و روسی دیویس وابسته به دانشگاه هاروارد می‌باشد. آخرین کتابش *Central Asia: A Gathering Storm?* آسیای مرکزی: انبوهی طوفان؟ (نیویورک و لندن: شارپه، ۲۰۰۲). این مقاله از فصلنامه *Survival*، سال ۴۴، شماره ۳، پاییز ۲۰۰۲، مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک توسط آقای قاسم ملکی از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.

می باشد جنگ از طرف آمریکا به نفع این رژیم‌ها محسوب می‌گردد. حضور نظامی آمریکا در منطقه و تعهد کمک اقتصادی، درست در وقت نیاز رژیم‌های متزلزل انجام شد. دعوت‌های دیدار از واشنگتن برای رئیس‌جمهور ازبکستان (اسلام کریم‌اف) و رئیس‌جمهور قزاقستان (نورسلطان نظر‌بایف) شأن اتوکرات‌های غیرمردمی را ارتقاء داد. چشم‌انداز آینده حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی و ایجاد پایگاه‌های نظامی آمریکا فرصتی جدید برای این کشورها جهت اخذ حداکثر امتیاز از واشنگتن فراهم نمود.

در دوره شوروی سابق، سه بازیگر اصلی در فضای ژئوپلیتیک آسیای مرکزی - روسیه، چین و آمریکا - به یک موازنه موقت دست یافتند. روسیه اقتدار سنتی خود را در جمهوری‌های جنوبی سابق مطرح نمود. چین به موازات گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای آسیای مرکزی به تدریج نفوذ سیاسی خود را افزایش داد در حالی که سعی می‌نمود از رویارویی با مسکو پرهیز نماید. ایالات متحده با وجود شیفتگی به دیگر مناطق مهم استراتژیک در مورد منطقه آسیای مرکزی نگران بود. واشنگتن، به رغم منافعش در دریای خزر، توجه به منطقه آسیای مرکزی را به حاشیه فعالیت‌های سیاست خارجی خود راند. آسیای مرکزی دوران شوروی، مثل سابق همچنان در میدان جاذبه روسیه باقی ماند؛ اگرچه چین در تقلای اعمال نفوذ خود بود. واقعه ۱۱ سپتامبر ساختار موجود قدرت و نفوذ را به شدت تغییر داد. این واقعه آسیای مرکزی را به عنوان مرکز تغییرات ژئوپلیتیک در مقیاس جهانی مطرح کرد و بازشناسی موقعیت ژئوپلیتیک منطقه پیرامونی آسیای مرکزی را مبرم شمرد. اکنون صف‌بندی قدرت تغییر کرده است. در حال حاضر، ایالات متحده اعطاکننده اصلی کمک‌های اقتصادی و نقش‌آفرین مهم مسایل امنیتی محسوب می‌گردد.

مسکو و پکن احتمالاً اظهارات کالین پاول وزیر خارجه آمریکا در دسامبر ۲۰۰۱ (در هنگام بازدید از تاشکند) را رد نمی‌کنند که منافع ایالات متحده در آسیای مرکزی بسیار فراتر از

بحران افغانستان می‌باشد. در روسیه، این اظهارات به‌عنوان گواهی از نیات درازمدت استراتژیک آمریکا در اوراسیا تعبیر شده است که شامل کنترل منابع اصلی انرژی‌اش می‌باشد. در پکن نیز احتمالاً این اظهارات همان‌طور تعبیر شده‌اند. پیوند جدید نیروها چالش جدیدی بین مسکو و پکن است. موفقیت آمریکا در ضربه وارد آوردن به مبارزان مسلح اسلامی در منطقه با منافع پکن و مسکو هماهنگی دارد. اما آیا مسکو آماده‌ی واگذاری کنترل بخش‌های جنوبی شوروی سابق به واشنگتن است؟ عکس‌العمل پکن به تأسیس پایگاه‌های نظامی در مرزهای غربی چین چه خواهد بود؟

روسیه: «جاه‌طلبان وحدت قومی»^۱ تحت پرچم اوراسیایی

در دوران یلتسین، برخورد مسکو با جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق شدیداً متناقض بود. رهبری سیاسی روسی به این باور نرسیده بود که دوره‌ی امپراتوری بزرگ روسیه تمام شده و هنوز در طرح موضوع و لفاظی حول مسأله‌ی وحدت ملی در رابطه با آسیای مرکزی زیاده‌روی می‌کرد. مطبوعات روسی نقطه‌نظرهای سیاستمداران را مبنی بر این که روس‌ها نمی‌توانند از سرنوشت خود و از تاریخ و جغرافیای خود بگریزند و بنابراین نمی‌توانند از فرستادن سربازان به آسیای مرکزی خودداری نمایند منعکس می‌نمودند.^(۱) در مخالفت با چنین ادعاهای جنگ‌طلبانه، موقعیت روسیه به‌وضوح از طرف الکساندر سولژنیتسین بیان شده بود، کسی که اصرار داشت مردان روستایی کشورش مجموعه‌ی ترکیبی قدرت بزرگ خود را رها ساخته و خود را از «پرت‌گویی امپراتوری»^۲ آزاد نمایند. سولژنیتسین اظهار می‌دارد: «ما قدرت آن را نداریم تا یک امپراتوری باشیم و نیاز به آن نیز نیست. این امر ما را خرد می‌کند، ما را مکیده، خشک می‌کند و نابودی ما را تسریع می‌نماید.»^(۲)

1. Irredentist Ambitions

2. Imperial Deterium

بی‌ثباتی و انگیزش که مشخصه روابط مسکو با کشورهای آسیای مرکزی در این زمان شمرده می‌شدند یک نتیجه مستقیم شرایط آشفته‌ای بود که به‌طور کلی بر سیاست خارجی روسیه به‌ویژه در رابطه با «خارج نزدیک» مستولی بود. آگاهی ملی روسی جنون معینی را به شکل همزیستی یک عقده حقارت و خودبزرگ‌بینی آشکار نمود.

جنگ اول در چچن (۹۶-۱۹۹۵) باعث شد شوق و حرارت افراد بی‌پروا در میان هواداران وحدت ملی، امانه برای مدت طولانی، کاهش یابد. شاید کمتر سلطه‌جو و کمتر افراطی ولی با این حال، ایده امپراتوری جدید در یک حیات دوباره زیر پرچم قدیمی اوراسیانیسم مطرح است. یوری فدوروف^۱ یکی از باهوش‌ترین دانشمندان علوم سیاسی در مسکو اظهار می‌دارد: «مباحث روسی... راجع به نقش این کشور در صحنه بین‌المللی و قس علیهذا اثری ایجاد می‌کنند که پس از فروپاشی رژیم کمونیستی، جامعه روسیه در ترم‌های روشنفکری به گذشته دور بازگشته بود. طبقه سیاسی روسیه دوباره به اسلاو‌فیل‌ها و غربی‌ها تقسیم شده است؛ سیاست جهانی از طریق منشور اوراسیانیسم و ژئوپلیتیک سنتی درک می‌گردد... بحران‌های روشنفکری شوروی پیشین بسیار عجیب و ویژه بودند که با عجز بخشی مهم از برگزیدگان برای درک شایسته واقعیت‌های جهان معاصر و گرایش‌های تحولاتش بیان شد.^(۳)

این ایده «اوراسیایی» تفکری را شکل داد و تمایلاتی از موعظه‌ها در رابطه با استقرار مجدد اتحاد شوروی را پس از فروپاشی آن در ۱۹۹۱ القانمود. این امر برای آنها که در جستجوی همگرایی مجدد با آسیای مرکزی هستند یک چارچوب ایدئولوژیک محسوب می‌شود. ملاحظاتی پراگماتیک از منافع استراتژیک و مطلوبیت اقتصادی.

اوراسیانیسم یک ایده رایج در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به خصوص بین مهاجران روسی محسوب می‌شد. این وضع نشانه یک بحران شدید معنوی و به معنای فاجعه‌ای بود که در مورد

1. Yuri Fedorov

روسیه روی داده بود. ظهور دوباره اوراسیانیسم در سالهای ۱۹۹۰ می‌تواند به نوعی بحران تلقی گردد. در ظهور دوباره کنونی اوراسیانیسم، این ایده وجهه‌ای بسیار جذابتر به خود گرفته که از جانب طرفداران وحدت ملی روسیه تجویز و تصدیق خواسته‌شان برای همگرایی دوباره روسیه مطرح گردد. اصطلاح اوراسیانیسم دارای مفادی از تعبیر سودمند است و صرفاً تعبیر جغرافیایی ندارد؛ بلکه صرفاً اشارات ضمنی جغرافیایی دارد. اوراسیانیسم به‌طور ضمنی بر یک تمدن مجزا اشاره دارد که مردمان قاره اوراسیا را به‌رغم تفاوت‌های مذهبی و نژادی به هم پیوند می‌دهد؛ کسانی که قبلاً بخش‌هایی از امپراتوری‌های شوروی و روسیه بودند. یک موضوع مورد بحث جاری بین فلاسفه و مورخان و سیاستمداران روسیه اوراسیانیسم است که از نظر آنها بسیار مهم و جدی است.

ایده سیاسی و اصلی یک همگرایی جدید اسلاوی - ترکی که در واقع همگرایی مجدد روسیه و آسیای مرکزی می‌باشد. یک حامی و طرفدار برجسته این ایده نیکیتا موسیوفا^۱ می‌باشد که بر اهمیت همگرایی فرهنگی و معنوی با جهان مسلمان به منظور دستیابی به یک نفوذ عمیق و متقابل فرهنگ روسی و اسلامی و حتی ترکیبی از دو تمدن تأکید می‌نماید.^(۴) نظریه پرداز و نماینده دیگر این دیدگاه، دانشمند روسی برجسته معاصر، الکساندر پانارین^۲ است که بسیار عیبجو و بدگمان می‌باشد. او آشکارا اعلام می‌دارد «امروزه اوراسیانیسم یک اسم مستعار برای بیان آن آرزوها جهت اعاده تمامی فضای شوروی سابق است.»^(۵) در این دیدگاه، ادراک اوراسیایی منحصرأ بر اساس روسیه به عنوان یک ابرقدرت متکی می‌باشد و در اصطلاح سیاسی سؤال کلیدی به شرایطی مربوط می‌گردد که تحت آن شرایط مردم مسلمان اوراسیا علاقه‌مندند تا به عنوان بخشی از دولت واحد روسیه محسوب گردند.»^(۶)

اگر روسیه منطقه اوراسیا را تحت کنترل مقتدرانه خود قرار ندهد کشور یا عواملی دیگر

1. Nikita Moiseyev

2. Aleksandr Panarin

(آلمان، چین یا بنیادگرایان اسلامی) این کار را خواهند کرد.

جنبش اوراسیایی اصلی در دهه ۱۹۲۰ عمری نداشت، با شکست مواجه شد و از هم پاشید. اما نکته‌ای که نباید دست کم گرفت نقش اوراسیانیسم در وحدت نیروهای سیاسی در روسیه معاصر یا ظرفیتش جهت ترغیب و جذب حمایت گسترده می‌باشد. طرفداران اوراسیانیسم روشنفکر نماهای دیوانه نیستند (مثل آنها که مدعی بودند یهودیان هاسیدیک^۱ کنترل سیاست خارجی روسیه را برعهده دارند)، بلکه آنها برگزیدگان روشنفکر روسیه چون سیاستمداران، روحانیون و افسران نظامی رده بالا هستند. اوراسیانیسم در میان جریان‌های سیاسی جاری از جایگاهی مهم برخوردار بوده و در پی توجیه ظهور دوباره یک حس امپراتوری در جامعه روسیه می‌باشد.

دستیابی پوتین به قدرت، ایده اوراسیانیسم را به عنوان موضوعی فوریت‌دار در اولویت قرار داد. نشانه‌هایی وجود دارند مبنی بر این که کرملین موافق حرکت اوراسیایی است و مهمتر آن که افراد سازمان امنیت فدرال^۲ حمایت خود را از این ایده افزایش داده‌اند. ایده‌های اوراسیایی در تمامی سطوح طنین‌انداخته‌اند نه تنها بین افراد ضدغربی و بخش‌های ناسیونالیست جامعه تحصیلکرده بلکه بین افراد بدون امتیاز و بدون تحصیلات عالی. بعضی از حامیان پوتین به دنبال اصول عقاید ایدئولوژیک برای تقویت «دلتنگی برای میهن»^۳ که در گذشته از قدرتی بزرگ برخوردار بود؛ گذشته‌ای که نه فقط گویای احساس تعلق به یک امپراتوری جهانی است بلکه حاکی از موفقیت نسبی، ثبات، نظم و قانون می‌باشد. نظریه پردازان فعلی اوراسیانیسم مشغول تعدیل و تلفیق دیدگاه بالا با نظریات پوتین از طریق نقل قول کردن اظهاراتش: «روسیه همیشه خود را به عنوان یک کشور اوراسیایی احساس کرده و می‌کند»

1. Hasidic
3. Nostalgia

2. The Federal Security Service

می‌باشند. تبلیغات روسیه نه تنها اقوام روس بلکه اوکراینی‌ها، مردمان روسیه سفید، تاتارها و قزاق‌ها را دربر می‌گیرد. این امر نه ترس از بیگانه است و نه مقوله ضدنژاد سامی؛ اوراسیانیسم مخالف فاشیسم، برتری نژادی^۱ و اسلام‌ستیزی^۲ می‌باشد.

در یک مبحث ارگان اصلی اوراسیانیسم، اورازیسکو اویوزرنی^۳ اوراسیانیسم از طرف طلعت تاج‌الدین^۴، (رهبر مسلمانان روسیه)، آیوآن اکونومتسف^۵ (رئیس روحانی کلیسای ارتدکس روسیه) و آویگدون اسکین^۶ (یک سیاستمدار اسرائیلی) مورد حمایت قرار گرفته است.^(۷) براساس گفته‌های الکساندر دوگین^۷ (یکی از طرفداران ایده اوراسیانیسم)، «روسیه از نظر جغرافیای سیاسی عیناً همان اوراسیا است، جی.آر.یو.^۸ مدیریت اطلاعات یا اداره اطلاعات نظامی یک اداره ویژه اوراسیا می‌باشد و فعالیت‌های FSB در مرحله کنونی دارای عنصر مهم اوراسیایی است.»^(۸)

برخورد پوتین با کشورهای آسیای مرکزی موقع‌شناسانه و توسل به مهار بوده است. زمینه‌هایی برای وی وجود ندارد تا در مورد طرفداری از موضوع وحدت ملی متهم شود. در رابطه با تشخیص اندیشه رایج در محافل سیاسی مسکو باید گفت بعضی از اطرافیان پوتین از طرفداران ایده اوراسیانیسم دفاع می‌کنند و مایلند تا این ایده‌ها را با مفاهیم روابط عمومی حکومت بیامیزند.

اگر چنانچه ادعاهای جنون‌آمیز در مورد طرح‌های خائنه غرب طرح می‌گردد از طرف دیگر، اندیشه یک نقش مسیحایی برای روسیه کاملاً سنتی است. اما طرفداران امروزی ایده اوراسیانیسم این واقعیت را که روسیه آمادگی اقتصادی، نظامی و حتی اخلاقی جهت به‌عهده

1. Ethnic Supremacy
3. Evraziiskoe Obozrenii
5. Ioann Ekonomtsev
7. Aleksandr Dugin

2. Anti-Islamism
4. Talgat Tadzhuiddin
6. Avigdon Eskin
8. G.R.U

گرفتن نقش سابق خود را ندارد مورد ملاحظه قرار نمی‌دهند چنانچه حوادث چین وسیعاً این امر را اثبات نمود.

واقعیات اقتصادی

در دهه گذشته، تلاش مسکو جهت استفاده از اهرم‌های اقتصادی برای دفاع دوباره از نفوذش با شکست مواجه شد، همان‌طور که به‌وضوح شکست‌های اتحادیه اقتصادی، اتحادیه گمرکی، مناطق آزاد تجاری و جامعه اقتصادی اوراسیایی آن را نشان داده‌اند. اقتصادهای روسیه و جمهوری‌های شوروی سابق به‌طور متداوم دستخوش مشکل می‌باشند و با جریانات صادراتی کنونی به سوی «خارج دور»^۱ (کشورهای غیر از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق). برای مثال، در دهه ۱۹۹۰ صادرات اوکراین به روسیه ۵۸٪، به ازبکستان ۵۶٪ به ارمنستان ۷۶٪ کاهش یافته است. صادرات روسیه به این کشورها به ترتیب ۳۱٪، ۶۹٪ و ۶۷٪ تنزل پیدا نموده‌اند. هر زمینه اقتصادی برای همگرایی دوباره به‌سرعت محو می‌گردد. روسیه فقط به جهت کمک‌های نامرئی مهم است چون کالاهای روسی، با قیمت‌های پایین در مقایسه با کشورهای بیرون از کشورهای CIS، به خارج نزدیک صادر می‌شوند. شرکای CIS به روسیه بدهی‌های کلان دارند. در آغاز سال ۲۰۰۱، مجموع بدهکاری کشورهای CIS به روسیه بالغ بر ۵/۵ میلیارد دلار بود. یوری شیشکف^۲ عقیده دارد که بشردوستی مسکو، نگهداشتن نفوذ سیاسی در منطقه، پرهیز از تفکیک فضای نظامی - استراتژیک شوروی سابق، داشتن فرصتی برای استفاده از تأسیسات زیربنایی است.^(۹) حقیقت سخت اقتصادی آن است که روسیه به سادگی نمی‌تواند حمایت اقتصادی، سرمایه‌گذاری یا کالاهای رقابتی فراهم نماید چنانچه در زمان شوروی نتوانست و بنابراین ارزش و اهمیت اقتصادی روسیه برای این کشورها روبه کاهش است.

1. Far Abroad

2. Yury Shishkov

حقایق نظامی

بی‌تصمیمی و عدم ثبات در موضع مسکو در مقابل کشورهای آسیای مرکزی نمایان است. اگر کشورهای آسیای مرکزی برای تضمین بقا و ثبات خود در منقطه در مقابل فشار تباہ‌کننده طغیان اسلامی باید به کمک نظامی روسیه تکیه کنند مسایل مربوط به منافع روسیه برای حفظ شرایطی که این وضعیت را باعث شد بسیار اهمیت پیدا می‌نماید. از یک طرف، روسیه در دفع تهدید اسلامی منافع جدی دارد و بنابراین یک شریک طبیعی برای دولت‌های آسیای مرکزی است. از طرف دیگر، این تهدید یک تهدید اصلی برای نفوذش (اگر نه تسلطش) در منطقه است. از این دو جنبه، سیاستمداران قزاق و ازبک یک رفتار و برخورد هوشیارانه نسبت به سیاست روسیه در منطقه دارند.

آیا روسیه واقعاً در یک موضع، چه از جهت مادی و چه از جهت معنوی، به عنوان مدیر امنیتی برای آسیای مرکزی عمل می‌کند؟ روسیه ظرفیت تحویل ابزار نظامی، فرستادن مستشاران نظامی، مشارکت در برنامه‌ریزی عملیاتی و مانورها در کشورهای آسیای مرکزی و نیز تأمین مرزهای کشورهای آسیای مرکزی با افغانستان را داراست. اما این وضع کشورهای آسیای مرکزی را ملزم می‌دارد که از یک همکاری دفاعی واقعی حمایت نمایند و منابع نظامی خود را در حمایت از آن به تحرک وادارند. روسیه منابع فراوانی در اختیار ندارد تا پلیس منطقه محسوب‌گردد.

اثر شکست روسیه در جنگ افغانستان - شوروی، ناتوانی در حل مسألهٔ چین و ترس بسیار از تروریسم و از سرگیری بمب‌گذاری در داخل روسیه روس‌ها را از حوادث خاور نزدیک عصبانی نموده است. اگر روسیه در یک بحران در آسیای مرکزی از نظر نظامی درگیر می‌شد بازگرداندن ۲۰۰ تابوت حامل پرسنل نظامی کشته شدهٔ روسیه (مانند دوران جنگ افغانستان) می‌توانست یک مصیبت سیاسی برای رژیم پوتین تلقی گردد.

سازمان همکاری شانگهای^۱

شانگهای ۵، مرکب از چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان در ۱۹۹۶، در ابتدا به منظور حل منازعات مرزی بین امضاکنندگان و جهت کاهش نیروهای نظامی در طول مرزهایشان تأسیس شد. طی سالها، هدف گروه شانگهای به بررسی موضوعات مبارزه افراط‌گرایی اسلامی و تجارت مواد مخدر نیز کشانده شد.

در ۱۵ ژوئن ۲۰۰۱، در شانگهای، رؤسای جمهور ۵ کشور به‌علاوه از پاکستان اعلامیه تأسیس سازمان همکاری شانگهای و موافقتنامه شانگهای برای مبارزه بر ضد تروریسم، جدایی‌طلبی و افراط‌گرایی را امضا کردند. منافع روسیه در این سازمان جدید روشن است: سازمان همکاری شانگهای نه تنها نفوذش را رسمی نمود بلکه نگرانی عمده خود یعنی تهدید رادیکالیسم را مطرح می‌نماید. به‌روشنی پیداست که داشتن یک پیمان وحدت برای کشورهای آسیای مرکزی با روسیه و چین - دو عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل - جهت مبارزه با اسلام‌گراهای مسلح سودمند است.

منافع چین از جمله بقای ثبات در سین‌کیانگ می‌باشد که شامل تحت فشار گذاشتن جنبش تجزیه‌طلب ترک‌زبان مسلمان می‌باشد که نیروی حرکت آنی جدی بین جنبش رستاخیز مسلمان کسب نموده است. پکن همکاری دولت‌های آسیای مرکزی را برای متوقف ساختن جنبش تجزیه‌طلبانه اویغورها خواستار است. سین‌کیانگ از نظر استراتژیک و اقتصادی برای چین به چندین دلیل مهم می‌باشد: منابع کانی منطقه (به‌ویژه نفت) و نیز خطوط حمل‌ونقل آن که این منطقه را به پاکستان، افغانستان و آسیای مرکزی متصل می‌کند. پکن یک برنامه توسعه اقتصادی جاه‌طلبانه (۱۰ ساله - ۲۰۱۰ - ۲۰۲۰) برای سرزمین شمال غربی خود اتخاذ نموده و در نظر دارد منطقه سین‌کیانگ را نیز مشمول اجرای این برنامه بنماید. آن برنامه

1. The Shanghai Cooperation Organization(SCO)

در نظر دارد که از انرژی و دیگر منابع آسیای مرکزی و در رأس آن قزاقستان استفاده نماید. به منظور تضمین تحویل منابع هیدروکربنی آسیای مرکزی به چین لازم است که دولت‌های آسیای مرکزی - که نیازمند سرمایه‌گذاری کلان خارجی برای امور زیربنایی خط لوله می‌باشند - رژیم‌های باثبات و استوار داشته باشند. از نظر استراتژیک، آسیای مرکزی را نمی‌توان نادیده انگاشت. در غرب و شمال غربی، چین طرف مستقیم با دنیای اسلام - پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان است و میلیون‌ها مسلمان در سین‌کیانگ سرکش و ناراضی از سلطهٔ چینی‌ها هستند. دورنمای داشتن سرزمینی «چچن» مانند در بخش غربی کشور (در واقع، نه کاملاً در محاصره، مثل روسیه، بلکه منطقه‌ای که با دنیای پهناور اسلامی هم‌مرز بوده و از جاه‌طلبی‌های جدایی‌خواهانه‌اش حمایت مادی و معنوی می‌گردد). یک منبع نگرانی شدید برای رهبری چین می‌باشد؛ چنانچه این امر از طرف جدایی‌طلبی در تبت نیز تحریک می‌گردد. کشورهای مسلمان آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان، جناح جنوبی روسیه و جناح غربی چین را تشکیل می‌دهند. منافع دو قدرت بزرگ در اینجا بر یکدیگر منطبق می‌شوند وقتی که هر دو از طرف رادیکالیسم اسلامی تهدید می‌گردند. اما واقع‌بینانه نیست انتظار داشته باشیم دو قدرت بزرگ در رابطه با مدل «اشتراک قدرت» در مورد آسیای مرکزی توافق داشته باشند. در حال حاضر، رهبری چین مایل است تفوق روسیه را در منطقهٔ آسیای مرکزی به رسمیت بشناسد؛ اما در آینده نقش کلیدی به عهدهٔ پکن خواهد بود.

مسکو و پکن دو شریک محسوب نمی‌گردند

اعلامیه‌های نشست سازمان همکاری شانگهای راجع به «دوستی ابدی» بین چین و روسیه یک واقعیت عملی و بدیهی‌تر را پنهان می‌سازند. موافقتنامه‌ها توسط روسیه، چین و کشورهای آسیای مرکزی امضا شدند، توافقات چین و روسیه در مورد ایجاد یک منطقهٔ ۱۰۰

کیلومتری غیر نظامی در طول مرز دو کشور، شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای و مشارکت با روسیه همگی در خدمت تضمین ثبات برای شمال و شمال شرقی چین است، بنابراین توان پکن جهت تمرکز بر مشکلاتش در جنوب و جنوب غربی، چون روابط طاقت‌فرسا با تایوان و حاکمیت بر «جزایر اسپراتلی»^۱ مورد منازعه را افزایش می‌دهد. برای دوره کنونی، مشارکت با مسکو به نفع پکن می‌باشد. در سیاست رسمی مسکو و پکن عدم تقارن و بی‌تناسبی در مناسبات روسیه و چین به نفع طرف چینی تصدیق نمی‌گردد. پکن از مهارت و سلیقه فوق‌العاده برخوردار بوده و در هر فرصت ممکن برابری خود را در روابطش با روسیه تأکید کرده همان‌طور که این امر به‌طور ضمنی طرح می‌گردد اما تحریک عقده حقارت مسئولان روسیه بسیار روا شمرده می‌شود.

بعضی تحلیلگران روسی از انتخابی که روسیه با آن مواجه است در کمی درست دارند. یکی از این افراد، دمیتری ترینین^۲، معاون مدیر مرکز کارنگی در مسکو است که در مورد بازی داخلی سه قدرت بزرگ دچار خیالات نیست. او در مورد تمایل مسکو راجع به ایجاد اتحادیه‌های جغرافیایی زیر پرچم مبارزه سیاسی در مقابل هژمونی آمریکا می‌گوید که - حتی اگر یک چنین پیمانی ایجاد شده بود - آن پیمان می‌بایست از طرف پکن رهبری می‌شد، در حالی که به مسکو یک نقش شریک پایین‌تر محول گشت. این تحلیلگر ادامه می‌دهد: «پس از امتناع آمریکا از پذیرفته شدن به عنوان عضو جدید، روسیه ممکن است تابع چین تلقی گردد».^(۱۰) چین معمولاً از پیمان‌ها و بلوک‌بندی‌ها دوری می‌گزیند. پکن وقتی تصمیم گرفت که عضو پیمان شانگهای ۵ (و سپس سازمان همکاری شانگهای) شود که مطمئن از تفوق و برتری خود شد. در پیوستن به سازمان همکاری شانگهای، چین سه هدف زیر را دنبال می‌کرد: منزوی کردن سین کیانگ از جنبش مسلمانان آشوبگر، بی‌اثر کردن نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و بالاخره تغییر نقش روسیه به عنوان بازیگر کلیدی در منطقه.

1. Spratty Islands

2. Dmitri Trinin

ایالات متحده آمریکا

حتی پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، یک صف‌بندی جدید از نیروهای سیاسی در آسیای مرکزی در حال شکل‌گیری بود. در روسیه پوتین به قدرت رسید و کرملین سیاست خود را در آسیای مرکزی از انعقاد پیمان‌های اقتصادی بر همکاری نظامی متمرکز نمود. چین، حضور خود را در منطقه از طریق سازمان همکاری شانگهای بسیار افزایش داد. چگونه واشنگتن به این تحولات پاسخ داد؟

در اصل، آمریکا به‌طور مستقیم درگیر شدن در آسیای مرکزی را انتخاب نکرد و می‌خواست شاهد و ناظر یک جریان سیاسی باشد. از منظر واشنگتن، انگیزه‌ای نبود تا در یک وضعیت مملو از تنش‌های در حال افزایش بین روسیه و چین و درگیر شدن بیشتر در تهدیداتی از طرف افراطی‌های اسلام‌گرا غرق گردد. منطقه آسیای مرکزی برای منافع بنیادی آمریکا اولویت نداشت. برای اطمینان، ایالات متحده روابط خود را با کشورهای منطقه توسعه داد و فعالانه از فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی حمایت نمود. آمریکا همچنین از طریق کانال‌های گوناگون و اجرای طرح‌های مختلف اعانات بسیار داد و به موقع چشم‌پوشایی را بر استفاده بیهوده از منابع مالی ارائه شده بست.

آمریکا از رژیم‌های حاکم به جهت نقض حقوق بشر انتقاد کرد و کاری عملی انجام نداد، با این دید که آلترناتیو، دموکراسی نبود بلکه یک حکومت دینی اسلامی یا بدیلی از برپایی هرج و مرج خون‌آلود در بالکان بود. در واقع، رژیم‌های آسیای مرکزی منفعت بزرگتری در آمریکا به عنوان مشوق، پشتیبان و حامی داشتند تا در چین یا روسیه. ایالات متحده در ارائه کمک مالی واقعی، چه مستقیم و چه از طریق سازمان‌های مالی بین‌المللی، بهتر عمل نمود. تفوق آمریکا در فن‌آوری نظامی واضح بود. علاوه بر موارد بالا، کارگزاران سیاسی آمریکا علاقه‌مند به حفظ وضع موجود و ثبات در آسیای مرکزی بودند. حالت سکون، تعادل و آرام‌که بین چین و روسیه در شکل

سازمان همکاری شانگهای به وجود آمد و اشنگتن را از در دسر درگیر شدن در مشکلات آینده آسیای مرکزی رهایی بخشید.

قبل از ۱۱ سپتامبر، آمریکا از اعمال هرگونه کنترلی بر منطقه امتناع کرد، سیاستی که مستلزم کوشش بسیار و بر باد دادن منابع فراوان بود. علاوه بر این، نمی‌تواند رقابت بین مسکو و پکن برای تسلط بر منطقه را از نظر دور داشت. روشن بود که چین بالاخره در آینده قابل پیش‌بینی استیلا و تفوق به دست آورده و بر روسیه فشار وارد کرده تا موقعیت فرعی را با لاجبار دارا گردد. اگرچه ایالات متحده، در کوتاه‌مدت نقش ناظر و شاهد را ایفا نمود نهایتاً با موضوع چالش با مسأله هژمونی چین در منطقه مواجه می‌گردد.

حملات ۱۱ سپتامبر ایالات متحده را مجبور ساخت تا در سیاست خارجی خود نسبت به شرق به‌طور افراطی برخورد نماید. قرار گرفتن آسیای مرکزی در مرکز منافع استراتژیک آمریکا توازن قدرت در منطقه و بین سه قدرت بزرگ را اساساً تغییر داده است.

منطقه آسیای مرکزی

تصمیم تاشکند به متابعت همه‌جانبه و کامل از اشنگتن و همزمان افزایش نیروهای آمریکایی در ازبکستان از طرف پوتین پذیرفته شد. اما برای دیگر روس‌ها، این امر برابر با نقض عهد و تخطی یک متحد روسیه از دکترین مونروئه بود. پکن اکنون با حضور نظامی آمریکا در بخش غربی خود روبروست، موقعیتی که سخت می‌توان پذیرفت. سیستم ممانعت‌ها و حالت تعادل‌ها که روسیه و چین ایجاد کردند اکنون در چارچوب پیمان شانگهای ویران شده است. نداشتن مرزهای مشترک با چین یا روسیه مانع از پیوستن ازبکستان به شانگهای ۵ شده بود و ازبکستان در سال ۲۰۰۱، اما نه با اشتیاق فراوان، عضو این سازمان شد. طرز برخورد تاشکند در مورد عضویت ازبکستان در سازمان همکاری شانگهای بسیار واضح بود وقتی که در گردهمایی

اضطراری ۱۰ و ۱۱ اکتبر غیبت نمود. در این رابطه، واشنگتن و تاشکند قبلاً منافع طرفین را در مشارکت استراتژیک نمایان ساخته بودند.

حتی بدون مشارکت ازبکستان، پیمان شانگهای هنوز برای دیگر اعضا مهم است. برای مسکو و پکن، هدف از سازمان همکاری شانگهای تعیین حدود مرزها و ایجاد یک نهاد همکاری اقتصادی منطقه‌ای (بعدی که اساساً غیر عملی باقی مانده) است. این پیمان همچنین به عنوان یک بلوک سیاسی - نظامی سایه‌نظامی که آمریکا در منطقه گسترده کرده را خنثی می‌نماید. بین کشورهای آسیای مرکزی عضو سازمان همکاری شانگهای، این واقعیت که ازبکستان کشور مطلوب منطقه و موکل آمریکا محسوب می‌گردد یک امر پیچیده، متباین و متناقض است. در حالی که آمریکا به ازبکستان امتیازهای بسیار داده و از نظر اقتصادی، سیاسی و نظامی مورد حمایت قرار گرفته، دیگر کشورهای آسیای مرکزی به عنوان شرکای اصلی روسیه و چین عمل می‌کنند. کشورهای همسایه ازبکستان از آن می‌ترسند که ادعاهای مشهور اسلام کریماف در مورد رهبری منطقه دارای انگیزه و جزم جدید و قوی گردد. آنها می‌ترسند که در نزاع‌های سرزمینی که در سال‌های اخیر بین ازبکستان و همسایگانش قرقیزستان، قزاقستان و تاجیکستان روی داده‌اند رهبری ازبکستان در مورد به کارگیری زور جهت حل این بحران‌ها دچار وسوسه گردد. در تمامی حالات ممکن، واشنگتن از چنان تهاجمی از طرف تاشکند حمایت نخواهد کرد. اما منافع ایالات متحده در پیمان جدید ممکن است از هر خشمی ناشی از چنین تجاوزی مهمتر باشد.

بعضی از نخبگان سیاسی آسیای مرکزی در مورد افزایش منافع آمریکا در منطقه هشدار داده‌اند. برای مثال، مطبوعات قرقیز در مورد همکاری ازبکستان - آمریکا عصبانی هستند. عبارات زیر گویای دیدگاه مذکور می‌باشد:

«تاشکند ممکن است تلاش نماید با مهارت از قدرت آمریکا در جهت ضربت زدن

به همسایگانش استفاده نماید، به‌ویژه قرقیزستان را به تکریم وادارد. در این مورد، ما باید در پی حمایت از کشوری دیگر چون روسیه باشیم. روسیه و چین حضور رقیب استراتژیک خود را در کنارشان تحمل نمی‌نمایند»^(۱۱)

اثبات قدرت آمریکا در منطقه‌ای که دو قدرت بزرگ قبلاً نفوذ خود را تقسیم کرده‌اند علاقه مشابه را بین سیاستمداران قزاق دامن زده است: «کافی نبود که آسیای مرکزی از طرف چین، روسیه و جهان اسلام تحت فشار قرار گیرد اکنون ما نیز یک عقاب آمریکایی در حال پرواز بر فراز آن داریم»^(۱۲)

در حال حاضر، رژیم‌های آسیای مرکزی در مورد اقدام به غربی کردن و تقویت عناصر غیرمذهبی در منطقه با مخالفت روبرو نیستند به علاوه، رضایت راجع به حضور آمریکا در منطقه (به‌علاوه چین و روسیه) که یک مانعی در مقابل یورش اسلام‌گرایان به حساب می‌آید حس می‌گردد. علاوه براین، بسیاری عقیده دارند که به‌طور کلی حضور آمریکا دارای اثری مثبت بر اقتصاد منطقه است: «هرکس می‌داند که حمایت آمریکا یا ناتو نه تنها از پوشش دفاعی معتبر خبر می‌دهد بلکه همچنین همراه با موفقیت، جاده‌های مناسب، و فن‌آوری پیشرفته می‌باشد». حمایت آمریکا از ازبکستان دیدگاه‌های متناقض در منطقه را مطرح می‌نماید؛ چنانچه همراه با نفوذش بر رژیم سرکوبگر و بدنام کریم‌اف نظریات متباین ایراد می‌گردد. افراد خوش‌بین آرزو دارند که این نفوذ منجر به آزادسازی سیاسی و اقتصادی شود. افراد بدبین تصور می‌کنند که آزادسازی اقتصادی و سیاسی به صورت مرگباری برای رژیم خطرناک است و کریم‌اف تحت هر شرایطی چنین اقداماتی را شروع نمی‌نماید. این افراد نیز معتقدند که حمایت واشنگتن فقط رژیم کریم‌اف و مخالفت آن رژیم را با دموکراتیزه کردن واقعی تقویت می‌نماید؛ لذا تلاش‌های اجتماعی از طرف دولت بوش و سازمان‌های حقوق بشر آمریکا برای ارتقای آزادسازی بی‌ثمر خواهند بود. با این حال، این امر روابط آمریکا با ازبکستان را تغییر نمی‌دهد. در اینجا ممکن است

کسی مثال عربستان سعودی را ذکر نماید: همکاری عربستان سعودی با آمریکا بدون این که مسأله دموکراتیزه کردن رژیم حاکم مطرح گردد دهه‌ها در جریان می‌باشد.

در حال حاضر، پیشگویی این که منافع آمریکا در آسیای مرکزی چه مدتی دوام دارد مشکل است. آیا واشنگتن، با وجود کثش بسیار، از حضورش در منطقه و ایفای نقش دلال قدرت و مدیر امنیتی دفاع می‌نماید؟ اعطای کمک مالی به اقتصادهای روبه زوال و حمایت از رژیم‌های فاسد و منفور یک تعهد پرهزینه در بسیاری زمینه‌ها محسوب می‌گردد. در غیر این صورت، احتمالاً به نظر می‌رسد که حداقل برای چند سال آینده واشنگتن همچنان منافع بسیاری در منطقه خواهد داشت. وضعیت افغانستان، به‌ویژه احتمالاً برای مدتی بی‌ثبات خواهد بود. علاوه بر این، ایده داشتن یک موضع استراتژیک در سیاست چین باید از یک منظر وسوسه فراوان برای بعضی از استراتژیست‌های سیاست خارجی واشنگتن برخوردار باشد.

نتیجه

روسیه، چین و آمریکا منافع مشترکی در مقابله با فراگیری اسلام افراطی در منطقه دارند. از ۱۱ سپتامبر، حرکات روشنی در هدایت چنین همکاری بین واشنگتن و مسکو انجام شده‌اند. شرایط برای پکن بسیار پیچیده‌تر است؛ اما مطمئناً امکان این که چین به پیمان ضداسلام‌گراها که هم‌زمان با پیمان شانگهای همزیستی داشته باشد بپیوندد وجود دارد.

در مورد شکل‌گیری مشی سیاسی در رابطه با آسیای مرکزی و روسیه، کارگزاران سیاسی ایالات متحده باید بسیار با دقت بوده چرا که آنها در داخل فضایی قدم گذاشته‌اند که قبلاً به عنوان فضای ژئوپلیتیک شوروی سابق تعریف می‌گشت. ممکن است جزو منافع کوتاه مدت و بلندمدت آمریکا نباشد که روابط خود را با روسیه برای مناسباتش با آسیای مرکزی قربانی نماید. برای روسیه مشاهده آسیای مرکزی زیر سلطه آمریکا معادل فروپاشی نهایی جاه‌طلبی‌های قدرت بزرگ خود می‌باشد که در افکار طبقه سیاسی روسیه و اکثریت مردم این کشور وجود دارد.

کاملاً روشن نیست چرا وزیر خارجه آمریکا (کالین پاول) بسیار مطمئن است که آمریکا می‌تواند روابط بهتر با این کشورها داشته باشد بدون این که باعث گردد روسیه راجع به آن نگران گردد.^(۱۳) نگرانی‌های روسیه قبلاً بیان شده‌اند و نیازمند انعطاف در بخشی از دولت بوش می‌باشند همان‌طور که در دیگر زمینه‌های روابط آمریکا و روسیه مصالحه می‌گردد.

پس از واقعه ۱۱ سپتامبر، روسیه حضور نظامی آمریکا را پذیرفت و با استفاده آمریکا از پایگاه‌های هوایی در ازبکستان، قرقیزستان، و تاجیکستان موافقت کرد. اما مخالفت با سیاست پوتین در مورد نزدیکی به آمریکا قوی است. رده‌های بالای نیروهای نظامی و سرویس امنیتی روسیه به‌طور سنتی ضد آمریکا هستند. آنها از عکس‌العمل همراه با سکوت پوتین نسبت به عمل آمریکا راجع به بیرون آمدن از پیمان ا.بی.ام شکایت دارند. در اواخر سال ۲۰۰۲، آن افسران بلندپایه باید خود را با ترم‌های عضویت بالتیک سازمان ناتو وفق دهند. اما آنها مطیع باقی نمی‌مانند اگر آسیای مرکزی از مدار مسکو خارج شده و از پشتیبانی آمریکا برخوردار شوند. این امر به معنی فاتحه‌ای برای «روسیه بزرگ» خواهد بود و سیاست خارجی پوتین را در مورد نزدیکی به آمریکا بی‌اعتبار می‌سازد.

دولت بوش محتاج است تا این نتایج سیاسی را به عنوان حاصل استقرار در کشورهای آسیای مرکزی به دست آورد. همچنین، ارزش‌های احتمالی اقدامات جدید آمریکا باید مورد ملاحظه قرار گیرند. نفوذ آمریکا بر کشورهای آسیای مرکزی احتمالاً مستلزم مسئولیت آمریکا برای ثبات و امنیت منطقه‌ای است که شامل حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا و حتی دیکتاتور و ممانعت از گسترش اسلام افراطی می‌باشد. انتخاب بخشی از دو مورد زیان آور - اسلام افراطی و دیکتاتوری‌های فاسد - به معنای حمایت برای منافع بعدی می‌باشد درست به مانند آنچه که ایالات متحده در مورد عربستان سعودی و مصر عمل می‌نماید. این امر در این منطقه همراه با رقابت‌های نژادی، تحریک در جهت افزایش منازعات برای برخورداری از زمین و آب بیشتر، بسیار پیچیده‌تر خواهد بود.

خوش بینی در مورد آینده اقتصادی آسیای مرکزی که از لابلای گزارش‌های مطبوعات آمریکا در مورد منطقه استنتاج می‌گردد گمراه کننده و غلط می‌باشد. اقتصادهای منطقه به صادرات مواد خام و سرمایه گذاری از طرف غرب وابسته می‌باشند. اگر ایالات متحده در آرزوی آن است که قدرت مسلط و اعانه‌دهنده اصلی باشد باید در مورد هزینه آن واقع‌گرا باشد. این امر شامل کمک جانبدارانه راجع به بدهکاری آنها (به ویژه برای ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان)، قروض جدید و دیرکردها، بازارهای باز برای کالاهای آسیای مرکزی می‌گردد. هدف باید توسعه پایدار باشد، نه کاملاً اعتیاد آسیای مرکزی به تزریق‌های نقدی، که فقط به سکون اقتصادی بلندمدت منجر می‌گردد و باعث توقف توسعه و بیراهه رفتن پیشرفت اقتصادی می‌شود؛ چنانچه قبلاً در قرقیزستان رخ داده است. حتی با منابع و کمک‌های آمریکا، تضمینی برای رشد اقتصادی پایدار در قزاقستان به لحاظ گروه‌های متجاوز، مافیایها و فساد فراگیر وجود ندارد؛ یا در ازبکستان که فساد در آن به میزان قزاقستان رواج دارد و اصلاحات متوقف شده‌اند و اداره امور اقتصادی به شیوه شوروی سابق هنوز ادامه دارد.

دولت بوش لازم است درباره خسارات و امتیازات سلطه آمریکا در آسیای مرکزی بسیار همه‌جانبه عمل نماید. امتیازات شامل ثبات کوتاه‌مدت، دسترسی به منابع انرژی و مجاورت به افغانستان می‌باشند. اما خسارات و مشکلات دیگری نیز هستند. یکی از مشکلات جدی این است که دلایل سیستماتیک بی‌ثباتی ناپیدا و پنهان می‌گردند و متعاقباً دوباره ظاهر می‌شوند. همچنین، حضور آمریکا در آسیای مرکزی حساسیت‌های ناسیونالیستی روسیه را تحریک نموده و از جهت داخلی برای سیاست پوتین مبنی بر نزدیکی به آمریکا در دسر می‌آفریند. برای آمریکا، رهیافت خوش بینانه در مورد آسیای مرکزی شامل رهبری منطقه با مشارکت روسیه می‌باشد. منافع آمریکا در منزوی کردن پوتین و رد نمودن تداوم سیاستش راجع به همگرایی روسیه با غرب نیست.

یادداشت‌ها

1. *Nezavisimaya Gazeta*, 17 November 1992, p.5.
2. Alexander Solzhenitsyn, *Kak nam obustroit' Rossiiu?* (Leningrad: Lenizdat, 1990), pp.8-9.
3. Yury Fedorov, *Kriticheskii vyzov dlia Rossii, Pro et Contra*, 4, No.4 (1999), p.22.
4. Nikita Moiseyev, *Rossia v usloviach strategicheskoi nestabil'nosti'*, *Voprosy Filosofii*, 1995, No.9, pp.5,7.
5. Aleksandr Panarin, *evraziistvo: Za i protiv, vchera i segodnia' Voprosy Filosofii*, 1995, No.6, pp.4,8,11.
6. *Ibid.*
7. *Evraziiskoye obozrenie*, No.3, May - June, 2001.
8. *Ibid.*
9. Yury Shishkov, *Rossia i SNG: neudavshiissia brak po raschetu'*, *Proet Contra*, 6, No.1-2, 2001, p.101.
10. Dimitry Trenin, *Nenadezhnaia strategia, Pro et Contra*, 6, No.1-2, 2001, pp.53-54.
11. Leader of Kazakh opposition movement Orleu, Seidakhmet Kuttykadam, quoted in Chinara Jakypova, *US Support for Karimov Under Scrutiny*, Institute for War and Peace Reporting on Central Asia, 23 October 2001, www.iwpr.net.
12. Kyrgyz parliamentary deputy Ishbendai kadyrbekov, quoted in Sultan Jumagulov, *Uzbekistan "Robuffs" Shanghai Pact*, Institute for War and Peace Reporting on Central Asia, 19 October 2001.
13. Fred Weir, "Russia Wary of Postwar U.S. Goals", *Christian Science Monitor*, 10 December 2001.